



خورشید انقلاب

جلوه‌هایی از اخلاق سیاسی و زمامداری حضرت امام خمینی ره

رضا محمدی فیروزجایی

اشاره

امام خمینی ره به عنوان رهبری اخلاق مدار که شیوه زمامداری او مانند پیامبر بزرگوار اسلام صلی الله علیه و آله بوده است، از بزرگ‌ترین رهبرانی به شمار می‌آید که در عصر غیبت در جایگاه زمامداری صالح و سیاستمداری اخلاق محور به مدیریت جامعه می‌پرداخته است. مقاله حاضر جلوه‌هایی از اخلاق سیاسی و زمامداری بنیانگذار فقید جمهوری اسلامی ایران را در آینه خاطرات و بیانات جمعی از نزدیکان ایشان، به ویژه خلف صالح ایشان یعنی مقام معظم رهبری حضرت امام خامنه‌ای بیان می‌کند.

زهد و تقوا

می‌شود، از بس گریه می‌کند، این دستمال‌های معمولی برای پاک کردن اشکش کفاف نمی‌دهد؛ مجبور است اشک چشمش را با حوله پاک کند؛ این قدر اشک می‌ریزد، آن مرد پولادین، آن مردی که حوادث و لطماتی به سمت او سرازیر می‌شد که یک ملت را تکان می‌داد و او را تکان نمی‌داد، آن مردی که عظمت و هیمنه قدرت‌های جهانی در نظر او هیچ و پوچ بود، آن مرد در مقابل عظمت الهی، در حال دعا و استغاثه، آن جور اشک می‌ریخت. این‌ها خیلی قیمت دارد. این فرصت‌ها را قدر بدانید!

مقام معظم رهبری: یک علت این که امام بزرگوار ما یک کلمه‌اش در این فضای عظیم عمومی کشور، در شدت و محنت، در همه حالات اثر شگفت‌آوری می‌گذاشت، معنویت او بود، صفای باطن او بود، ارتباط و اتصال او به خدا بود، اشک‌های نیمه شب او بود. فرزند امام - مرحوم حاج‌سیداحمد - همان وقت در زمان حیات امام به من گفت: نیمه شب که امام بلند



سپس می‌گوید این خانه کوچک است و در شأن شما نیست و خانه بزرگ‌تر می‌خواهد و آرام‌آرام انسان در دام شیطان می‌افتد.^۴

پرهیز از ریاست‌طلبی و تجملات شاهانه

■ مقام معظم رهبری: همه دیدند، همه فهمیدند و تصدیق کردند که این مرد از مقام و از مطرح شدن برای ریاست - حتی اگر آن ریاست، مرجعیت باشد که یک ریاست روحانی و معنوی است - رویگردان است و برای مقام و منصب و رتبه و شخصیت، هیچ‌گونه تلاشی نمی‌کند؛ بلکه اگر دیگران هم بخواهند برای مطرح‌کردنش تلاش کنند، تا آن‌جایی که بتواند، مانع می‌شود. . . . امام بزرگوار حتی در میدان مبارزه هم نخواست جلو بیفتد. خود ایشان برای ما نقل کرد که در اول شروع نهضت، در منزل مرحوم آیت‌الله حائری، با یک نفر از مراجع معروف وقت آن زمان، و از هم‌دوره‌های خودشان صحبت می‌کرد و به ایشان گفته بود شما جلو بیفتید، ما هم دنبال شما حرکت می‌کنیم.^۵

■ حجت‌الاسلام فرودسی پور: روزی از کمیته استقبال از تهران به پاریس زنگ زدند. من مسؤول دفتر و تلفن امام بودم. تلفن‌کننده شهید مظلوم دکتر بهشتی بود که می‌گفت: برای ورود امام برنامه‌هایی تنظیم شده، به امام بگویید که فرودگاه را فرش می‌کنیم، چراغانی می‌کنیم، فاصله فرودگاه تا بهشت زهرا را با هلی‌کوپتر می‌رویم و. . . وقتی خدمت امام مطالب را گفتم پس از استماع دقیق که عادت همیشگی ایشان بود که سخن طرف مقابل را به دقت گوش کنند و آن‌گاه جواب گویند، با همان قاطعیت و صراحت خاص خود فرمودند: برو به آقایان بگو مگر می‌خواهند کورش را وارد ایران کنند! ابتدا این کارها لازم نیست. یک طلبه از ایران خارج شده و همان طلبه به ایران بازمی‌گردد. من می‌خواهم در میان اتم باشم و همراه آنان بروم ولو پایمال شوم.^۶

مقدم دانستن اخلاق بر سیاست

■ حجت‌الاسلام جمی: یک بار پس از ملاقات من با حضرت امام در جماران، یکی از مسؤولان مملکتی برای انجام کاری به خدمت امام رسید. همراه او پدر مستش نیز حضور داشت. پس از این که وی از خدمت امام بازگشت، گفت: وقتی می‌خواستیم به حضور امام برسیم، من جلو افتاده بودم و پدرم را دنبال خود می‌بردم. پس از تشریف، پدرم را به‌امام معرفی کردم. امام نگاهی کردند و فرمودند: این آقا پدر شما هستند؟ پس چرا جلوتر از وی راه افتاده‌اید و وارد شدید؟ ببینید امام چقدر دقیق بودند! فردی که این همه دشمن دارد و بر سیاست شرق و غرب نظارت می‌کند، از یک مسأله اخلاقی نیز غافل نمی‌ماند.^۷

■ آیت‌الله طاهری خرم‌آبادی: من سی سال با استاد بزرگوارم رهبر عظیم‌الشأن انقلاب بودم، به جان این شخصیت بزرگوار قسم می‌خورم مطلبی که شبیه غیبت باشد از ایشان ندیدم. غیبت که نه، شبیه غیبت هم ندیدم. فراموش نمی‌کنم یک وقت ایشان برای درس گفتن به مسجد سلماسی آمدند در حالی که نفس ایشان به شماره افتاده بود، فرمودند: والله تا حال این قدر ترسیده‌ام و افزودند: نیامده‌ام که درس بگویم، آمده‌ام که قدری حرف بزنم. من که تقریباً ده پانزده سال درس ایشان می‌رفتم هیچ وقت یک جسارت از ایشان به طلبه‌ها ندیدم. امام در این حالت بود که فرمودند: اگر علم نداری، اگر دین نداری، عاقل باش و نخواه که هویت انسانی‌ات را به هم بزنی. بعد هم به خانه رفتند و تب مالت ایشان عود کرد و سه روز برای تب مالت در خانه ماندند. همه این قضایا برای این بود که شنیده بودند یک طلبه پشت سر یکی از مراجع غیبت کرده بود. امام خودش غیبت نکرده بود بلکه یک طلبه پشت سر یکی از مراجع غیبت کرده اما نفس امام به شماره افتاده بود.^۲

دنیاجویی

■ مقام معظم رهبری: اما همین انسان، در چهره زندگی شخصی و خصوصی خود، یک انسان زاهد و عارف و منقطع از دنیا است. البته منظور، دنیای بد است؛ همان چیزی که خود او می‌گفت دنیای بد، آن چیزی است که در درون شماست. این ظواهر طبیعت زمین و درخت و آسمان و اختراعات و امثال این‌ها دنیای بد نیست. این‌ها نعمت‌های خداست؛ باید این‌ها را آباد کرد. دنیای بد، آن خودخواهی، آن افزون‌طلبی و آن احساس تعلقی است که در درون انسان است. امام از این دنیای بد به کلی منقطع بود. او برای خودش هیچ چیز نمی‌خواست. برای تنها پسرش که عزیزترین انسان‌ها برای امام، مرحوم حاج‌احمد آقا بود و ما بارها این را از امام شنیده بودیم که می‌فرمود اعزّ اشخاص در نظر من ایشان است، در ده سال آن حکومت و آن زمامداری و رهبری بزرگ، یک خانه نخرید. ما مکرر رفته بودیم و دیده بودیم که عزیزترین کس امام، در آن باغچه‌ای که پشت حسینیه منزل امام بود، داخل دو، سه اتاق زندگی می‌کرد. آن بزرگوار برای خود، زخارف دنیوی و ذخیره و افزون‌طلبی نداشت و نخواست؛ بلکه به‌عکس، هدایای فراوانی برایش می‌آوردند که آن هدایا را در راه خدا می‌داد. آن‌چه را هم که داشت و متعلق به خود او بود و مربوط به بیت‌المال نبود، برای بیت‌المال مصرف می‌کرد.^۳

■ محمدعلی انصاری به نقل از مرحوم حاج‌سیداحمد خمینی: حاج‌احمد آقا می‌گفت: روزی از برادران سپاه مستقر در بیت امام درخواست کردم جلوی ایوان بیت را نرده‌ای نصب کنند. وقتی برادران مشغول این کار شدند امام وارد شده فرمودند: احمد! چه کار می‌کنی؟ عرض کردم برای حفاظت جان علی [فرزندم] که خدای نکرده به پایین پرت نشود از برادران خواسته‌ام نرده‌ای جلوی ایوان نصب کنند و این کار مرسوم در همه جا است. حضرت امام فرمودند: شیطان از همین جا سراغ آدم می‌آید، اول به انسان می‌گوید منزل شما احتیاج به نرده دارد، بعد می‌گوید رنگ می‌خواهد،

۲- پایه پای آفتاب، ج ۳ ص ۳۱۹
۳- ۱۳۷۸/۰۳/۱۴

۴- روزنامه رسالت، ۱۳۷۲/۳/۹
۵- ۱۳۷۸/۰۳/۱۴
۶- روزنامه کیهان، ۱۳۶۸/۴/۱۴
۷- پایه پای آفتاب، ج ۳، ص ۱۵



متوجه موضوع شدند، تصمیم گرفتند فردای آن روز این خبر دروغ را تکذیب کنند. دولت طاغوت هم پی برده بود که این صحبت برای آن‌ها گران تمام می‌شود؛ به همین خاطر یک نفر از رؤسای سازمان امنیت به نام مولوی را به قم فرستادند تا با امام صحبت کند و ایشان را متقاعد کند که از صحبت درباره این خبر بپرهیزند. او خطاب به امام گفت: دیدید عرض کردم این حبس و زندان تمام می‌شود و شما هم به قم تشریف می‌برید؟ امام در جواب گفتند: من هیچ اصراری نداشتم که به قم بیایم؛ زیرا در این جا وظایفم بیش‌تر است و در آن جا کم‌تر بود. بعد آن مرد شروع به اظهار علاقه و محبت‌های عجیب و غریب کرد و گفت: ما خیلی ارادتمندیم و دستگاه دولت خیلی به شما علاقه دارد و شخص شاه به شما علاقه دارد و مملکت مرجع می‌خواهد و... چاکر هم آمده است خدمتان عرض کند که از سخنرانی فردا صرف‌نظر کنید و ما هم قول می‌دهیم که بعد از این به او امرتان توجه کنیم. امام بدون هیچ رودربایستی فرمودند: دو تا، چهار تا! یا این که شما به آن روزنامه دیکته کرده‌اید که بنویسد و ظاهراً هم همین‌طور است. یا این که خودش گفته است. اگر شما گفته باشید، با شما طرف هستیم و در صورتی که شاه این کار را کرده باشد، با او طرف هستیم.^{۱۱}



صبر و استقامت

مقام معظم رهبری: امواج سهمگین در مقابل او چیز کم‌اهمیتی محسوب می‌شدند. هیچ حادثه سنگینی نبود که بتواند او را شکست دهد و او را به خضوع در مقابل آن حادثه وادار کند. در همه حوادث تلخ و سختی که در زمان ده‌ساله رهبری آن بزرگوار پیش آمد که خیلی زیاد هم بود، امام از همه آن‌ها بزرگ‌تر بود. هیچ کدام از این حوادث آن جنگ، آن حمله امریکا، آن توطئه‌های کودتا، آن ترورهای عجیب و غریب، آن محاصره اقتصادی، آن کارهای عظیم و عجیب و غریبی که دشمنان با شکل‌های مختلف می‌کردند نمی‌توانست این مرد بزرگ را دچار احساس ضعف و شکست کند او از همه این حوادث، قوی‌تر و بزرگ‌تر بود.^{۱۲}

۱۱- پایه پای آفتاب، ج ۲، ص ۲۳۶ - ۲۳۵
۱۲- ۱۳۸۹/۰۸/۰۲

شجاعت

مقام معظم رهبری: کسی مثل امام بزرگوار ما که یک‌تنه وارد شد و توانست به برکت عزم و اراده راسخ و ایمان و توکل، همه ملت را بسیج کند و این حرکت عظیم را راه بیندازد، بیش از هر چیز متکی بود به همان جوشش قلبی، معنوی، روحی، توکل، معرفت، عبادت. تا آخر عمر هم این بزرگوار با وجود پیری و ناتوانی و شکستگی، نیمه شب برمی‌خاست، اشک می‌ریخت. ما خبر داشتیم از نزدیکان ایشان که به همه خصوصیات زندگی ایشان واقف بودند، شنیده بودیم، اطلاع داشتیم؛ ایشان نیمه‌های شب برمی‌خاست، از خدای متعال استمداد می‌کرد - «رهبان اللیل» - شب با آن حالت، آن وقت روز مثل شیر غزائی می‌آمد توی میدان‌ها، قدرت‌ها را شکست می‌داد، ضعف‌های ملت را برطرف می‌کرد، اراده‌های همه ما مردم را تقویت می‌کرد و راه می‌انداخت؛ به برکت آن پشتوانه معنوی.^۸

آیت‌الله امینی: روز شهادت امام صادق علیه‌السلام بود و من در خانه حضرت امام خمینی رحمته‌الله در خدمت ایشان بودم. عده‌ای از آقایان علما نیز حضور داشتند. ناگهان عده‌ای از طلبه‌ها با سر و دست شکسته و چشم‌گریان و بی‌عیا و عمامه سراسیمه به منزل امام وارد شدند. آن‌ها بسیار مضطرب و پریشان بودند. خودتان حتماً می‌توانید تصور کنید که با توجه به رعب و وحشتی که ساواک در دل‌ها انداخته بود، دیدن طلبه‌ها با آن وضع چقدر باعث اضطراب می‌شد. در این موقع یکی از آقایانی که در منزل حضور داشت، خدمت امام عرض کرد: آقا! وضع خطرناکی است، اجازه دهید در منزل را ببندیم. امام فرمودند: نه! وقتی به امام اصرار کردند و بر بستن در خانه پافشاری کردند، امام فرمودند: گفتیم نه! اگر بیش از این اصرار کنید، به خیابان می‌روم و از آن جا هم به سوی حرم می‌روم. بعد فرمودند: این چوبی که بر سر طلبه‌ها زده‌اند، باید به سر من می‌زدند. آن وقت، شما به من می‌گویید که در خانه‌ام را ببندم. اگر در خانه‌ام را ببندم که این طلبه‌ها نمی‌توانند داخل بیایند.^۹

قطعیّت

مقام معظم رهبری: امام بزرگوار ما در راه حق و عدالت قائل به رودربایستی و ملاحظه این و آن و ترس و ضعف و عقب‌نشینی نبود؛ او هم همان‌طور که امیرالمؤمنین توصیه فرموده بود که: «لا تستوحشوا فی طریق الهدی لقله اهل»^{۱۰}، از تنهایی نمی‌ترسید؛ از این که تنها بماند، نمی‌ترسید، واهمه نداشت؛ حق با اوست، پس خدا با اوست. با مجاهدت حرکت کرد، خدای متعال هم ملت ایران و ملت‌های مسلمان را با او در دل و در جوارح همراه کرد و دیدید چه حرکت عظیمی به وجود آمد. امام این‌جوری بود.^{۱۱} حجت‌الاسلام اشراقی: بعد از آزادی امام از تهران و رفتن ایشان به قم، روزنامه اطلاعات نوشته بود: روحانیت با دولت سازش کرد. امام وقتی که

۸- ۱۳۹۲/۰۲/۲۵

۹- پایه پای آفتاب، ج ۲، ص ۲۶۹

۱۰- ۱۳۸۶/۰۵/۰۶



شده بود که ما بدون این که ایشان را ببینیم می توانستیم بگوییم که الان مشغول چه کاری هستند.^{۱۶}

مردمی بودن

مقام معظم رهبری: او معتقد به مردم بود؛ حقیقتاً به آرای مردم اعتقاد داشت. او به نظر و به رأی مردم اعتقاد داشت... به مردم از صمیم قلب علاقه داشت؛ به مردم عشق می ورزید و آن‌ها را دوست می داشت... انقلاب که پیروز شد، امام می توانست اعلان کند که نظام ما، یک نظام جمهوری اسلامی است؛ از مردم هم هیچ نظری نخواهد؛ هیچ کس هم اعتراضی نمی کرد؛ اما این کار را نکرد. درباره اصل و کیفیت نظام، رفاندم راه انداخت و از مردم نظر خواست؛ مردم هم گفتند «جمهوری اسلامی»؛ و این نظام تحکیم شد. برای تعیین قانون اساسی، امام می توانست یک قانون اساسی مطرح کند؛ همه مردم، یا اکثریت قاطعی از مردم هم یقیناً قبول می کردند. می توانست عده‌ای را معین کند و بگوید این‌ها برونند قانون اساسی بنویسند؛ هیچ کس هم اعتراض نمی کرد؛ اما امام این کار را نکرد. امام انتخابات خبرگان را به راه انداخت و حتی عجله داشت که این کار هرچه زودتر انجام گیرد... دو ماه از پیروزی انقلاب نگذشته بود که اولین انتخابات یعنی همان رفاندم جمهوری اسلامی را به راه انداخت. یکی، دو ماه بعد، انتخابات خبرگان قانون اساسی بود. چند ماه بعد، انتخابات ریاست جمهوری بود. چند ماه بعد، انتخابات مجلس بود. در یک سال که همان سال ۵۸ باشد امام چهار بار از آرای مردم برای امور گوناگون استفسار کرد؛ برای اصل نظام، برای قانون اساسی نظام که قانون اساسی یک‌بار خبرگانش انتخاب شدند، یک‌بار خود قانون اساسی به رأی گذاشته شد برای ریاست جمهوری و برای تشکیل مجلس شورای اسلامی. امام به معنای واقعی کلمه معتقد به آرای مردم بود؛ یعنی آن چه را که مردم می خواهند و آرائشان بر آن متمرکز می شود.^{۱۷}

حجت‌الاسلام حاج سیداحمد خمینی: یک روز بعد از ظهر حدود هفت الی هشت موشک به اطراف جماران اصابت کرد. من خدمت امام رفتم

۱۶- مریضه جدیده چی دباغ: برداشت‌هایی از سیره امام خمینی قدس سره، ج ۲، ص ۹

حجت‌الاسلام انصاری: شبی که خبر شهادت دکتر بهشتی و یارانش به دفتر امام رسید نمی دانستیم این خبر را چگونه به گوش امام برسانیم، چون امام شهید بهشتی را از جان و دل دوست داشتند. به رادیو تلویزیون اطلاع داده شد که خبر را شب پخش نکنند، چون امام آخر شب اخبار را گوش می کردند.

قرار شد فردای آن روز حاج احمد آقا و آقای هاشمی بیابند به نحوی خبر را به امام اطلاع دهند که برای امام سکنه‌ای پیش نیاید. در خانه هم سفارش شد که رادیو را از بالای سر امام بردارند، چون ممکن بود خبر، ساعت هفت یا هشت صبح پخش شود. جالب این جاست که وقتی خانم‌ها قبل از ساعت هفت می رفتند که رادیو را بردارند، امام به آن‌ها می فرمایند:

رادیو را بگذارید سر جای خود، من جریان را از رادیوهای خارجی شنیدم و جالب‌تر این که وقتی حاج احمد آقا و آقای هاشمی خدمت ایشان رفتند، امام به آن‌ها دلداری دادند و فوراً دستور تشکیل مجلس ترمیم کابینه و انتخاب رئیس دیوان عالی را صادر فرمودند.^{۱۳}

آرامش بخشی به مسؤولان

حجت‌الاسلام امام جمارانی: شبی که کودتای نوژه پیش آمد، آقای خامنه‌ای و آقای هاشمی خدمت امام رسیدند و به ایشان پیشنهاد کردند بهتر است شما از این جا به جای دیگر منتقل شوید. امام فرمودند: من از این جا یک قدم بر نخواهم داشت. به ایشان عرض شد: جان شما در خطر است. باز ایشان فرمودند: نه! من در خطر نیستم شما بروید، هم از خودتان محافظت کنید و هم از رادیو تلویزیون و بگویید که این جا هم یک دستگاه بگذارند که اگر خواستم پیامی بدهم آماده باشد.^{۱۴}

نظم و انضباط

خاطره اول: ایامی که ما در نجف بودیم ساعتان را با کارهای امام تنظیم می کردیم؛ یعنی آن موقعی که ایشان کاری انجام می دادند ما می فهمیدیم که ساعت چند است. امام دو و نیم ساعت پس از مغرب از منزل بیرون می آمدند و سه ساعت از شب گذشته، بدون کم و زیاد به حرم می رفتند و این اواخر که مأمورین امنیتی مراقب ایشان بودند خیالشان راحت بود؛ امام که داخل حرم می شدند مأمورین پی کار خود می رفتند، چون می دانستند امام چه ساعتی بیرون می آید، همان وقت برمی گشتند.^{۱۵}

خاطره دوم: برادران فیلمی را از برنامه‌های انقلاب به فرانسه آورده بودند، پیشنهاد کردند به امام بگوییم که بعد از شام فیلم را ببینند. رفتم عرض کردم: شام آماده است بیایم؟ امام به ساعت نگاه کرده و فرمودند: ده دقیقه به وقت شام مانده است. ساعات روز و شب امام چنان تقسیم‌بندی

۱۳- برداشت‌هایی از سیره امام خمینی قدس سره، ج ۲، ص ۲۷۲

۱۴- روزنامه جمهوری اسلامی ویژه اربعین ارتحال امام

۱۵- حجت‌الاسلام انصاری: برداشت‌هایی از سیره امام خمینی قدس سره، ج ۲، ص ۲۵



از دوستان، منزل مرحوم حاج احمد آقا نشسته بودیم؛ ایشان هم نشسته بود. یکی از ما گفتیم: آقا شما مقامات معنوی دارید، مقامات عرفانی دارید؛ چند جمله‌ای ما را نصیحت و هدایت کنید. آن مرد با عظمتی که آن‌گونه اهل معنا و اهل سلوک بود، در مقابل این جمله ستایش‌گونه کوتاه یک شاگردش که البته همه ما مثل شاگردان و مثل فرزندان امام بودیم؛ رفتار ما مثل فرزند در مقابل پدر بود آن‌چنان در حال حیا و شرمندگی و تواضع فرورفت که اثر آن در رفتار و جسم و کیفیت نشستن او محسوس شد! در حقیقت ما شرمنده شدیم که این حرف را زدیم که موجب حیای امام شد. آن مرد شجاع و آن نیروی عظیم، در قضایای عاطفی و معنوی، این‌گونه متواضع و باحیا بود.^{۱۱}

حجت‌الاسلام امام جمارانی: امام در حالی به ایران وارد شدند که شور و شفع بر مردم حاکم بود و خود ایشان هم تعبیر جالبی در این مورد دارند. بعد از سخنرانی در بهشت زهرا^(ع) امام اظهار تمایل کردند که به داخل جمعیت بروند. عکسی هم از امام هست که نه عمامه دارند و نه عبا، و وسط جمعیت گیر افتاده‌اند. امام فرموده بودند: من احساس کردم دارم قبض روح می‌شوم. تعبیر امام این بود که: بهترین لحظات من همان موقعی بود که زیر دست و پای مردم داشتم از بین می‌رفتم. این نهایت تواضع و خلوص امام را می‌رساند که این طور نسبت به مردم ابراز احساسات داشتند.^{۱۲}

پرهیز از ریاکاری و تظاهر

مقام معظم رهبری: امام تعالیم اسلام را برای مردم بیان کردند؛ معنای حکومت را بیان کردند؛ معنای انسان را بیان کردند و برای مردم تشریح کردند که چه بر آن‌ها می‌گذرد و چگونه باید باشند. حقایقی

۱۱- ۱۳۷۸/۰۳/۱۴-۲۱

۱۲- ۲۲- پایه پای آفتاب، ج ۲، ص ۲۴۵

و عرض کردم: اگر یک مرتبه یکی از موشک‌های ما به کاخ صدام بخورد و صدام طوری بشود، ما چقدر خوشحال می‌شویم؟ اگر موشکی به نزدیکی‌های این جا بخورد و سقف پایین بیاید و شما طوری بشوید چه؟ امام در پاسخ گفتند: والله من بین خودم و آن سپاهی که در سه راه بیت است، هیچ امتیاز و فرقی قائل نیستم. والله اگر من کشته شوم یا او کشته شود، برای من فرقی نمی‌کند. گفتم: ما که می‌دانیم شما این‌گونه‌اید، اما برای مردم فرق می‌کند. امام فرمودند: نه! مردم باید بدانند اگر من به جایی بروم که بمب، پاسداران اطراف منزل مرا بکشد و مرا نکشد، من دیگر به درد رهبری این مردم نخواهم خورد. من زمانی می‌توانم به مردم خدمت کنم که زندگی‌ام مثل زندگی مردم باشد. اگر مردم یا پاسداران یا کسانی که در این محل هستند طوری‌شان بشود، بگذار به بنده هم بشود تا مردم بفهمند همه در کنار هم هستیم. گفتم: پس شما تا کی می‌خواهید این جا بنشینید؟ به پیشانی مبارکشان اشاره کردند و فرمودند: تا زمانی که موشک به این جا بخورد.^{۱۸}

خوش رفتاری با مردم

مقام معظم رهبری: امتحان عجیبی برای امام^(ع) و شما مردم به وجود آمد. آن بزرگوار به مردم با همان چشمی نگاه می‌کرد که پیامبران نگاه کرده بودند. پیامبران دنبال آدم‌های برجسته و ممتاز نبودند؛ بلکه در پی انسان‌های مؤمن و توده مردم می‌گشتند؛ «خفصوا اجنحتهم للمؤمنین». امام دنبال خواص نمی‌گشت، به توده مردم دل می‌داد، با آن‌ها حرف می‌زد و با آن‌ها رابطه داشت؛ همان‌طور که امیرالمؤمنین^(ع) به مالک اشتر سفارش می‌کرد.^{۱۹}

آیت‌الله یزدی: یک بار یک روستایی گفته بود: یکی از لباس‌های امام را که ایشان در آن نماز خوانده باشند، می‌خواهم. و طوری اصرار کرده بود و به عهده من گذاشته بود که من خجالت می‌کشیدم به‌امام بگویم؛ ولی ناچار موظف شدم بگویم. یک بار که خدمت امام بودم، کارم که تمام شد، عرض کردم: آقا! یک مسأله دیگر هست که من عرض می‌کنم، هرطور که نظرتان است عمل کنید. بنده‌خدایی گفته است که یک لباس شما را می‌خواهد که با آن نماز خوانده‌اید؛ عبا یا هر چه باشد. همین که حرفم را زد، دیدم امام با تبسم و نهایت خوش‌رویی فرمودند: اشکالی ندارد. بعد صدا کردند و گفتند: آن عبا را بیاورید. من واقعا تعجب کردم که این شخصیت، با این عظمت در برابر درخواست یکی از مردم معمولی روستاهای اطراف اصفهان، با نهایت خوش‌رویی بلافاصله آن عبا را دادند.^{۲۰}

تواضع و فروتنی

مقام معظم رهبری: شبی در یک جلسه خصوصی، با دو سه نفر

۱۸- پایه پای آفتاب، ج ۱، ص ۸۶

۱۹- ۱۳۶۸/۰۴/۰۴

۲۰- ۲۰- پایه پای آفتاب، ج ۴، ص ۲۲۸



احساس مسؤولیت در برابر خالق

فریده مصطفوی: یک روز ایشان پیامی خطاب به بسیجیان نوشته بودند و آن را برای پخش به رادیو و تلویزیون فرستاده بودند. ناگهان خواستند که پیام را قبل از پخش بازگردانند. من دیدم که واژه‌ای را تغییر دادند و گفتند: در پیام چنین نوشته بودم: من با تمام همم به شما دعا می‌کنم، لذا آن را به بیش‌ترین همم تبدیل کردم. این جمله دقیق‌تر است. هرگز کلامی خلاف واقع بر زبان و قلم جاری نکردند و هرگاه که احتمال می‌رفت آن‌گونه که نوشته‌اند عمل نکنند، بلافاصله اقدام به تغییر عبارات و واژه‌ها می‌کردند تا در پیشگاه خالق متعال مسؤول نباشند.^{۲۷}

دلسوزی و محبت به همگان

مقام معظم رهبری: او اهل خلوت، اهل عبادت، اهل گریه نیمه‌شب، اهل دعا، تضرع، ارتباط با خدا، شعر و معنویت و عرفان و ذوق و حال بود. آن مردی که چهره باصلابتش دشمنان ملت ایران را می‌ترساند و به خود می‌لرزاند آن سَد مستحکم و کوه استوار وقتی که مسائل عاطفی و انسانی پیش می‌آمد، یک انسان لطیف، یک انسان کامل و یک انسان مهربان بود. من این قضیه را نقل کرده‌ام که یک‌وقت در یکی از



سفرهای من، خانمی خودش را به من رساند و گفت از قول من به‌امام بگویند که پسر من در جنگ اسیر شده بود و اخیراً خبر کشته شدن او را برایم آورده‌اند. من پسر من کشته شده، اما برایم اهمیت ندارد؛ برای من سلامت شما اهمیت دارد. آن خانم این جمله را در اوج هیجان و احساس به من گفت. من خدمت امام آمدم و داخل رفتم. ایشان سر پا ایستاده بود و من همین مطلب را برایش نقل کردم؛ دیدم این کوه استوار و وقار

۲۷- پابه پای آفتاب، ج ۱، ص ۱۲۶

را که اشخاص جرأت نمی‌کردند بگویند، ایشان به‌طور صریح - نه به شکل درون گوشتی، نه به شکل شب‌نامه، نه آن طوری که گروه‌ها و احزاب به‌صورت بسته و سلول‌های حزبی و برای کادرهای حزبی بیان می‌کنند - روان، آسان، در فضا، برای عموم مردم بیان کردند. این بود که مردم پاسخ گفتند.^{۲۳}

فاطمه طباطبایی: امام دقیقاً به همه دستوراتی که از ابتدا داده بودند، عمل می‌کردند و در واقع خود همان دستورات بودند، خود کتاب اربعین حدیث‌شان بودند که در زمان جوانی نوشته بودند. اگر فرضاً از ریا صحبت کرده‌اند و آن را نکوهش کرده‌اند، خود به شدت از آن پرهیز کرده‌اند. یاد می‌آید روزی پسر من وارد خانه شد در حالی که سر زانوی شلوارش پاره شده بود و من آن را وصله کرده بودم. ایشان فرمودند: چرا حسن این طور آشفته است؟ من به حالت شوخی گفتم: همین است دیگر آقا، زندگی مستضعفی است.

بلافاصله چهره‌شان درهم رفت و دوباره فرمودند: نخواهی که ریا کنی. گفتم نه، چرا ریا؟... فرمودند: مواظب باش. اگر توجه به ظاهر نباشد. آن ارزش است. اما اگر بخوای بگویی من چنین هستم، این ریاست. امام این جملات را با همان شدتی به من گفتند که در سن سی‌سالگی در کتابشان نوشته بودند!^{۲۴}

پرهیز از تبعیض و پارتی‌بازی

حجت‌الاسلام علی‌اکبر آشتیانی: زمانی که مرحوم آیت‌الله طالقانی فهمیدند فرزندشان دستگیر شده‌اند، در اعتراض به این موضوع، چند روزی از نظرها پنهان شدند. پس از آن که ایشان خدمت امام رسیدند، امام به آقای طالقانی گفتند: پسر شما یکی از منحرفان وابسته به گروهک‌های چپ است و نباید این قدر از این بابت که دستگیر شده است، ناراحت شوید. سپس اضافه کردند: والله اگر احمد دچار کوچک‌ترین انحرافی باشد و حکمش مرگ باشد، من شخصاً او را خواهم کشت.^{۲۵}

مسؤولیت‌پذیری

سیدمحمدجواد مهری: یکی از خدمتگزاران جمهوری اسلامی می‌گفت: خدمت امام رسیدم و عرض کردم من از کار کردن خسته شده‌ام، کارهایم خیلی زیاد است و توان انجام آن‌ها را ندارم، اگر ممکن است دیگری را به جای من نصب کنید تا من کمی استراحت کنم. امام در پاسخ من فرمودند: اگر بناست کسی دست از کار بکشد و از وظیفه شانه خالی کند من از شما اولی هستم؛ چون با این سن پیری و خستگی فراوان، بیش‌تر نیاز به آسایش دارم. من شرمندم و دیگر حرف نزد.^{۲۶}

۲۳- ۱۳۷۷/۱۱/۱۳

۲۴- برداشت‌هایی از سیره امام خمینی قدس سره، ج ۳، ص ۲۵۹

۲۵- پابه پای آفتاب، ج ۱، ص ۲۵۳

۲۶- مجله پاسدار اسلام، ش ۲۳



نترسیدن از دشمن

مقام معظم رهبری: اوائل انقلاب... در یک قضیه بسیار مهمی، من و دو نفر دیگر که آن روز عضو شورای انقلاب بودیم، از تهران رفتیم قم خدمت امام... تا نظر ایشان را نسبت به آن قضیه و اقدام مهم بپرسیم. وقتی قضیه را برای ایشان شرح دادیم، امام رو کردند به ما، گفتند از آمریکا می ترسید؟ گفتیم نه. گفتند پس بروید اقدام کنید. ما هم آمدیم اقدام کردیم و موفق شدیم. اگر ترس آمد، اگر طمع آمد، اگر غفلت آمد، اگر گرایش های انحرافی پا در میان گذاشت، کارها مشکل خواهد شد.^{۳۲}

خاطره اول: علامه جعفری می گوید که شخص دانشمند بسیار موثقی برای این جانب نقل کرد که با عده ای از فضلا در حضور امام نشسته بودیم، سخن از هر دری درباره قدرت های بزرگ دنیا می رفت که امام فرمودند: «من تاکنون به یاد ندارم از چیزی یا کسی ترسیده باشم، جز خداوند متعال»^{۳۳}



خاطره دوم: در جریان تصرف لانه جاسوسی، اکثر مسؤولین مخالف بودند و هر روز مسأله تازه ای مطرح می کردند. یکی می گفت: با آمریکا نمی شود جنگید. دیگری می گفت: آمریکا در منطقه نیرو پیاده کرده است. یکی می گفت: ناوگان آمریکا آمده است. ولی امام فرمودند: آمریکا هیچ غلطی نمی تواند بکند.

لذا وقتی یکی از شخصیت های انقلاب از توطئه ها پیش امام گله کرد، امام با آرامی دست به سینه ایشان زد و فرمود: تو چرا می ترسی؟ هیچ طوری نمی شود!^{۳۴}

۳۲- ۱۳۹۱/۰۹/۲۱

۳۳- برداشتهایی از سیره امام خمینی، ج ۲، ص ۲۳۵

۳۴- حجت الاسلام انصاری: برداشتهایی از سیره امام خمینی قدس سره، ج ۲، ص ۳۰۵

و استقامت، مثل درخت تناوری که ناگهان بر اثر توفانی خم شود، در خود فرورفت. مثل کسی که دلش بشکند؛ روح و جان و جسم او تحت تأثیر این حرف مادر شهید قرار گرفت و چشمانش پُر از اشک شد!^{۳۵}

یک روز همراه شهید حجت الاسلام والسلمین سلیمی که از بیت امام برای تقویت روحیه و دیدار از رزمندگان اسلام به جبهه جنوب آمده بودند، صحبت از خصوصیات امام به میان آمد. ایشان گفت: چند روز پیش در محضر امام از جسارت ها و اهانت های شیخ علی تهرانی در رادیو بغداد مطالبی به عرض امام رسید که این خبیث خیلی به شما جسارت می کند. صحبت ما که تمام شد، آقا فرمودند: اتفاقاً چند روز قبل من به یاد ایشان بودم و برای او دعا می کردم. امام حتی نسبت به هدایت مخالفان و دشمنان تا این قدر احساس دلسوزی می کردند.^{۳۶}

دشمن ستیزی

مقام معظم رهبری: در یک مورد دیگر، یک وعده ای در مورد پایان جنگ تحمیلی، یکی از دولت های وابسته به آمریکا داده بود، بحث صدها میلیارد یا هزار میلیارد در میان بود، امام اعتنایی به آن نکردند، اعتماد نکردند. ما حالا در قضایای گوناگون جاری خودمان داریم همین معنا را لمس می کنیم، می بینیم که چطور نمی شود به وعده مستکبرین اعتماد کرد، به حرف هایی که در جلسه خصوصی می زنند نمی شود اعتماد کرد، این را داریم لمس می کنیم. امام آن را جزو خطوط اصلی کار خود قرار داد، اعتماد به خدا، بی اعتمادی به مستکبران. این البته به معنای قطع رابطه با دنیا نبود، چون اسران کشورها به مناسبت های مختلف برای امام پیام تبریک می فرستادند، امام هم به پیام تبریک آن ها جواب می داد. ارتباط این جور، در حد معمول، مؤدبانه و محترمانه وجود داشت اما هیچ گونه اعتمادی به مستکبرین و قلدران و تبعه و دنباله روان آن ها وجود نداشت.^{۳۷}

حجت الاسلام محتمشی: امام به دقت موضع گیری سیاسی دشمن را بررسی می کردند. ایشان دستور داده بودند که تمام روزنامه ها، خبرگزاری ها و اظهار نظرها در رادیو و تلویزیون بررسی شود و هر روز خلاصه ای از موضع گیری های آنان نسبت به انقلاب، اسلام و مردم به ایشان داده شود. امام هر روز دقیقاً این امور را مطالعه و تجزیه و تحلیل می کردند، اظهار نظر صریح ایشان این بود: ما باید آن چه را که دشمن تبلیغ می کند و پسندیده می داند، برخلاف آن عمل کنیم و آن چه را که مذمت کرده و علیه آن تبلیغ می نماید، عمل کنیم.

در مورد بازگشت امام به ایران، در آن مقطع خاص، همه تجزیه و تحلیل می کردند و نظر می دادند که نباید رفت. دشمن به شدت بر این مسأله اصرار داشت و متأسفانه تقریباً تمام دوستان نیز تحت تأثیر همین جو، تحلیل ها و استدلال ها بودند. این افراد اصرار داشتند که امام در این موقعیت نباید برگردد. امام فرمودند: وقتی من دیدم دنیا مخالفت می کند، فهمیدم این راه حق است.^{۳۸}

۳۵- ۱۳۷۸/۰۳/۱۴-۲۸

۳۶- غلام علی رجایی: برداشتهایی از سیره امام خمینی قدس سره، ج ۲، ص ۲۱۱

۳۷- ۱۳۹۴/۰۳/۱۴

۳۸- پا به پای آفتاب، ج ۲، ص ۱۵۶ - ۱۵۵



عدم ملاحظه کاری

مقام معظم رهبری: امام در حالی وارد ایران شدند که جو مبارزه لاقبل در سطوحی از ایده‌های به‌اصطلاح روشنفکری پُر بود؛ که حتی خود روحانیون امثال ماها هم در داغ کردن آن جو روشنفکری و به عبارت دقیق‌تر، روشنفکرزدگی دخالت داشتند؛ اما امام آمد و همه این چیزها را شست و کنار گذاشت! من احساسات خودم را از همان سخنرانی اول ایشان در فرودگاه به یاد دارم؛ واقعاً حیرت کردم که امام این ملاحظاتی را که ماها داریم، هیچ ندارد! ایشان در آن سخنرانی، اول از روحانیون



۳۳

اسم آورد؛ که ماها اگر جای ایشان بودیم، این کار را نمی‌کردیم! ما اگر می‌خواستیم در آن وقت‌ها سخنرانی بکنیم، شروع آن از روحانیون نبود؛ اما دیدیم که امام اصلاً این ملاحظه را نمی‌کند؛ در همان ماه‌های اول پیروزی انقلاب، امام مسأله بی‌حجابی و حجاب را قاطع گفت. آن وقت‌ها ما به عنوان اعضای شورای انقلاب، گاهی در هیأت دولت هم شرکت می‌کردیم. من کسانی را دیدم که جزو عناصر متدین هیأت دولت بودند، اما به ما می‌گفتند این چه کاری بود که امام کرد؛ حالا چرا کرد؟! امام اصلاً دچار رودربایستی نمی‌شد. بنابراین، ملاحظه‌کاری و رودربایستی داشتن، مطلقاً باید نباشد؛ این خواهد توانست آن خلأ را در دانشگاه پُر کند.^{۳۵}

ادب همراه با اقتدار

مقام معظم رهبری: امام مؤدبانه حرف می‌زد اما مواضع قاطع و روشن خود را... بیان کرد... سران کشورها به مناسبت‌های مختلف برای امام پیام تبریک می‌فرستادند، امام هم به پیام تبریک آن‌ها جواب می‌داد. ارتباط این‌چواری، در حد معمول، مؤدبانه و محترمانه وجود داشت اما

۱۳۷۰/۱۱/۲۸ - ۲۸

تکلیف‌گرایی

مقام معظم رهبری: امام از روز اول فرمود: ما مأمور به تکلیفیم، نه به نتیجه؛ این، عین اخلاص است؛ محض اخلاص است؛ فقط برای خداست که ذره‌ای قدرت‌طلبی و جلب حطام مادی در این چنین دلی وجود ندارد. امام به تکلیف خود که مأموریت او بود عمل کرد، خدا هم نتیجه را به او داد: دنیا از صدای امام پُر شد. ما آن روزها نه بلند بودیم تبلیغات بکنیم، نه ابزارهای تبلیغاتی در اختیار انقلاب و نظام نوپا بود، با این وصف، وقتی کسی به هر نقطه‌ای از دنیای اسلام و حتی بیرون از دنیای اسلام قدم می‌گذاشت، نفس امام، نام امام، یاد امام را در آن جا زنده می‌دید؛ خداوند متعال این‌گونه به کلمه طیبه برکت می‌دهد و آن را پیش می‌برد.^{۳۵}

تقوا نسبت به قضاوت درباره اشخاص

مقام معظم رهبری: یکی از چیزهایی که در همین زمینه [مسأله محاسبات معنوی و الهی در خط امام] وجود داشت، رعایت تقوای عجیب امام در همه امور بود. تقوا در مسائل شخصی یک حرف است؛ تقوا در مسائل اجتماعی و مسائل سیاسی و عمومی خیلی مشکل‌تر است، خیلی مهم‌تر است، خیلی اثرگذارتر است... یک شب در خدمت امام بودیم. من از ایشان پرسیدم نظر شما نسبت به فلان کس چیست - نمی‌خواهم اسم بیاورم؛ یکی از چهره‌های معروف دنیای اسلام در دوران نزدیک به ما، که همه نام او را شنیدند، همه می‌شناسند - امام یک تأملی کردند، گفتند: نمی‌شناسم. بعد هم یک جمله مذمت‌آمیزی راجع به آن شخص گفتند. این تمام شد. من فردای آن روز یا پس‌فردا - درست یادم نیست - صبح با امام کاری داشتم، رفته خدمت ایشان. به مجردی که وارد اتاق شدم و نشستم، قبل از این که من کاری را که داشتم، مطرح کنم، ایشان گفتند که راجع به آن کسی که شما دیشب یا پریشب سؤال کردید، «همین، نمی‌شناسم». یعنی آن جمله مذمت‌آمیزی را که بعد از «نمی‌شناسم» گفته بودند، پاک کردند. ببینید، این خیلی مهم است.^{۳۶}

رعایت عدالت اجتماعی

مقام معظم رهبری: از مشخصه‌های خط امام، عدالت اجتماعی و کمک به طبقات مستضعف و محروم است که امام آن‌ها را صاحب انقلاب و صاحب کشور می‌دانست. امام، پابرهنگان را مهم‌ترین عنصر در پیروزی‌های این ملت می‌دانست؛ همین‌طور هم هست و همان‌طور که گفتیم، امام به گفتن هم اکتفا نکرد. امام از همان اول انقلاب، جهاد سازندگی، کمیته امداد، بنیاد مستضعفان، بنیاد پانزده خرداد و بنیاد مسکن را به وجود آورد و دستورات مؤکد به دولت‌های وقت داد. عدالت اجتماعی، جزو شعارهای اصلی است؛ نمی‌شود این را در درجه دوم قرار داد و به حاشیه راند. مگر می‌شود؟^{۳۷}

۱۳۸۴/۱۰/۱۹ - ۳۵

۱۳۸۹/۰۳/۱۴ - ۳۶

۱۳۷۸/۰۳/۱۴ - ۳۷



پرهیز از غرور

مقام معظم رهبری: ببینید، خرمشهر وقتی آزاد شد، خوب، خیلی پیروزی بزرگی بود- آن‌هایی که درست یادشان هست، سال ۶۱- خیلی کار عظیمی بود؛ هم از لحاظ سیاسی مهم بود، هم از لحاظ نظامی بسیار پیچیده و مهم بود، هم از لحاظ اجتماعی و نگاه عمومی و دل مردم، چقدر مهم بود و تأثیر داشت. از همه جهت کار عظیمی بود. همه، از جاهای مختلف آمدند، من آن وقت رئیس‌جمهور بودم، آقایان رؤسای جمهور چندین کشور- پنج شش تا، هفت تا کشور- آمدند این‌جا با ما ملاقات کردند و صریحاً به ما گفتند که الان دیگر وضع شما با گذشته فرق می‌کند؛ بعد از این فتح بزرگی که انجام گرفت، یعنی این قدر ابعاد داخلی و خارجی این حادثه عظیم بود. امام واقعاً یک معلم بود. امام یک معلم اخلاق بود. تا این حادثه عظیم، با این عظمت، با این حجم پیدا شد، از همان ساعت اول تو خیابان اثرش در روحیه مردم فهمیده شد، امام فوراً درد را احساس کرد، درمانش را بلافاصله داد: «خرمشهر را خدا آزاد کرد». این معنایش این بود که فرماندهان مسلحی که این همه سختی کشیده بودند، این همه رنج برده بودند، آن خون‌دل‌ها را خورده بودند، چقدر شهیدهای خوب و بزرگ ما در همین فتح بیت‌المقدس دادیم، بر اثر این همه مجاهدت، حالا این کار بزرگ انجام گرفته، این‌ها مغرور نشوند. سیاسیونی که در مساند قدرت نشستند، از این پیروزی بزرگی که در عرصه سیاسی برایشان پیدا شد، بر اثر این حادثه مغرور نشوند.^{۳۲}

۱۳۸۸/۰۶/۱۶-۴۲

هیچ‌گونه اعتمادی به مستکبرین و قلدران و تبعه و دنباله‌روان آن‌ها وجود نداشت.^{۳۳}

اقتدار در تصمیم‌گیری

مقام معظم رهبری: این، بُعد حاکم و رهبر بودن امام در موضع یک انسان مقتدر و یک انسان بااراده بود؛ انسانی که اگر جنگ پیش بیاید، می‌تواند تصمیم بگیرد؛ اگر صلح هم باشد، می‌تواند تصمیم بگیرد. برای اداره یک کشور و برای مواجهه با دشمنان، می‌تواند تصمیم‌گیری کند.^{۳۴}

رفتار منصفانه با مخالفان

مقام معظم رهبری: از اول انقلاب در بین همین گروه‌هایی که در دوران پیش از انقلاب و در حوادث سال‌های مبارزات، همه در کنار هم بودیم، اختلاف‌هایی به وجود آمد. امام علیه السلام با همه این اختلافات یک جور برخورد نکرد. همین طور که در روش امیرالمؤمنین عرض کردیم، روش امام علیه السلام هم همین جور بود؛ یعنی اول با مدارا، با نصیحت؛ لیکن آن وقتی که اقتضا کرد، برخورد کرد. یک گروه مربوط به دولت موقت بودند و مشکلات آن‌ها بود، یک گروه آن کسانی بودند که علیه لایحه قصاص آن حرکت را انجام دادند، یک گروه حتی کار را به ترور و درگیری‌های خیابانی کشیدند؛ با هر کدام از این‌ها امام یک نحوی برخورد کرد. در سطوح بالای حکومت هم بود؛ نخست‌وزیر بود، رئیس‌جمهور بود، حتی بعدها در اواخر عمر امام علیه السلام در سطوح بالاتر از رئیس‌جمهور هم بود. امام با کسانی که احساس کردند نمی‌شود با این‌ها بیش از آن مدارا کرد، برخورد کردند. همه هم سوابق انقلابی داشتند، سوابق مذهبی داشتند، خیلی‌شان هم در سطوح بالا بودند؛ لیکن خوب، این جور شد دیگر؛ این انشعاب‌ها پیش آمد. بعضی واقعاً با امام درافتادند؛ بعضی نه، اختلاف نظری هم بود، اما به درگیری و دعوا و انشعاب و انشقاق نینجامید. بعضی با امام درافتادند و مدارای امام را ندیده گرفتند. امام به همین گروهک منافقین که خواسته بودند بیایند با ایشان ملاقات کنند، پیام دادند که اگر شما به حق عمل کنید، من می‌آیم سراغ شما؛ اگر دست از این کارهای خلاف بردارید، خود من می‌آیم سراغ شما. یعنی امام تا این حد با این‌ها مدارا کردند و حرف زدند. خوب، وقتی احساس خطر شد؛ بخصوص آن وقتی که مسأله، مسأله رسوخ دادن مبنای غلط در کالبد نظام و انقلاب است، این دیگر مثل سم مهلک است. آن وقت امام رعایت نکردند، مدارا نکردند؛ برخورد کردند. این در مورد آن چیزهایی است که در اختلافات بنیانی است.^{۳۵}

۱۳۹۴/۰۳/۱۴-۳۹

۱۳۷۸/۰۳/۱۴-۴۰

۱۳۸۸/۰۶/۲۰-۴۱



پناه ملت و مسؤولان در مشکلات گوناگون

■ مقام معظم رهبری: ما آن خانواده بزرگ و فعالی هستیم که امید و اتکا و قوت قلبش، به پدر [امام] این خانواده بود. با بودنش، همه تکیه‌ها - بعد از خدا - به او بود. هر مشکلی برای کشور و مسؤولان پیش می‌آمد، سرانگشت هنرمند و کارآمد او بود که گره را باز می‌کرد. در جنگ و سیاست خارجی و مسائل داخلی و مسائل اقتصادی و اجتماعی، ملت و دولت و مسؤولان، حقیقتاً پشتشان به امام بزرگوارمان گرم بود. این، واقعیتی است که ما ده سال این‌طور حرکت و سیر کردیم و این کشور را اداره نمودیم... مکرراً اتفاق افتاد که سر قضایای مختلف، با برادران مسؤول می‌نشستیم و فکرهایمان را تبادل می‌کردیم و مشکل را در مجموعه‌ای می‌گذاشتیم و خدمت امام علیه السلام می‌بردیم و او بود که با نظر صایب و اراده قوی و ایمان و توکل بی‌نظیر خود، مشکل را حل می‌کرد. خدا شاهد است که در مدت عمر خود، کسی را در این حد از توکل و حسن‌ظن به خدا ندیده و نشنیده‌ام. او، مشکل را حل و گره را باز می‌کرد. امروز، این پدر خانواده و آن متکای محکم و کسی که خاطرمان آسوده بود که در مشکلات، به او مراجعه خواهیم کرد، در میان ما نیست.^{۴۳}

باز هم امام حمایت کردند. قبل از آن که دولت شهید رجایی تنظیم شود، حکومت بنی‌صدری بود و بعد از او، دولتی که زمان ما بود. در تمام دوره‌ها، امام علیه السلام، از کسی که مسؤول و رئیس دولت بود، حمایت کردند. هر دولتی که سر کار بود و هر نخست‌وزیری که سر کار بود، امام بدون هیچ تفاوتی حمایت کردند. البته گاهی هم به دولت‌ها اعتراض داشتند. در زمان خود ما، گاهی به دولت اعتراض داشتند که یا به وسیله بنده به آن تذکر می‌دادند و یا خودشان مستقیماً اعتراض‌شان را به آن، منعکس می‌کردند. ایشان در عین تذکر دادن، از دولت حمایت می‌کردند؛ یعنی عیوبی را که به نظرشان می‌آمد، به‌طور خصوصی و محرمانه تذکر می‌دادند، اما در ملاء عام و در برابر افکار عمومی، از هر دولتی که بر سر کار بود، پشتیبانی می‌کردند. من یک‌وقت در دوران ریاست جمهوری، خدمت امام رفتم؛ اسم فردی را به زبان آوردم و گفتم می‌خواهم چنین کسی را به عنوان نخست‌وزیر معرفی کنم. ایشان فرمودند: «هرکس را که شما معرفی کردید و از مجلس رأی اعتماد گرفت، من او را حمایت می‌کنم.» در دیدگاه امام، بین زید و عمرو، فرقی نبود. ممکن است ایشان بعضی از نخست‌وزیران یا رؤسای جمهور را شخصاً مورد علاقه خاصی قرار داده باشند؛ اما حمایت امام، مربوط به علاقه ایشان نبود. می‌فرمودند: این شخص، مسؤول امور کشور است و بار سنگینی به دوش کشیده و جلو می‌برد. ما باید از او حمایت کنیم.^{۴۴}

دشمن‌شناسی و دوست‌شناسی

■ مقام معظم رهبری: امام دو خصوصیت دیگر هم داشت، که این هم جز با نورانیت الهی ممکن نبود، و آن عبارت بود از: دشمن‌شناسی و دوست‌شناسی. در شناخت دشمن‌ها و دوست‌ها اشتباه نکرد. از اول دشمن‌ها را شناخت و آن‌ها را اعلام کرد و تا آخر هم در مقابلشان ایستاد، و نیز از اول دوست‌ها را شناخت و آن‌ها را اعلام کرد و تا آخر هم از دوستی آن‌ها منتفع شد.^{۴۵}

دشمنی با کفار و رحمت با دوستان

■ مقام معظم رهبری: در آن لحظه‌ای که امام علیه السلام ناراحتی قلبی پیدا کرده بودند، ما به شدت نگران بودیم. وقتی که من رسیدم، ایشان انتظار و آمادگی برای بروز احتمالی حادثه را داشتند. بنابراین، مهم‌ترین حرفی که در ذهن ایشان بود، قاعدتاً می‌باید در آن لحظه حساس به ما می‌گفتند. ایشان گفتند: قوی باشید، احساس ضعف نکنید، به خدا متکی باشید، «اشدء علی الکفار رحماء بینهم» باشید، و اگر با هم بودید، هیچ‌کس نمی‌تواند به شما آسیبی برساند. به نظر من، وصیت سی صفحه‌ای امام علیه السلام می‌تواند در همین چند جمله خلاصه شود.



حمایت از مسؤولان

■ مقام معظم رهبری: ببینید در طول یازده سال زندگی مبارک امام در دوران انقلاب، چند دولت سر کار آمد؟ امام از همه دولت‌ها حمایت کردند. از «دولت موقت» حمایت کردند. بعد، دولت شهید رجایی آمد؛